

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين

واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين

درس گفتار

جلسه موضوع شناسی فقهی فلس

حضرت استاد عبدی - دام بقاؤه -

اهمیت روش شناختی بحث «فلس» برای استخراج منطق حل شبهات

به عنوان مقدمه اشاره کنم، بحث موضوع شناسی «فلس»، یک نمونه‌ی بسیار خوب است تا بتوانیم از طریق آن، مبانی حل شبهاتی مانند مسئله‌ی «شبهه فلس در ماهی» را به لحاظ فقهی استخراج کنیم. می‌توان بحث «فلس» را مانند برخی اصحاب که یک موضوع را محور قرار می‌دادند تا یک قاعده‌ی کلی از آن استفاده کنند، به کار گرفت. لذا اگر این شیوه با تمام زوایای آن، به عنوان یک روش مقبول در شبهاتی مانند شبهه «فلس» مطرح شود، در حقیقت می‌تواند به عنوان الگویی برای کشف و حل مجموعه شبهات مرتبط با مفاهیم موضوع احکام، مورد استفاده قرار گیرد.

از این رو، این جلسه می‌تواند دو کاربری داشته باشد: کاربری نخست، حل خود مسئله‌ی «فلس» است و کاربری دوم، پر کردن یک خلأ روش شناختی موجود است که انگیزه اصلی بنده برای این ارائه، همین خلأ روش شناختی است و بحث «فلس» به عنوان یک مسئله‌ی ثانوی برای بنده در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

آسیب شناسی روش شناختی (خلط «شبهه مصداقی» و «شبهه صدقی» در تحقیقات موجود)

بحث را برای رسیدن به این غرض، از کجا شروع می‌کنم؟ بنده کثراً با افرادی دغدغه‌مند در حوزه‌ی موضوع شناسی برخورد داشته‌ام که معمولاً در تفکیک میان «شبهه‌ی مصداقی» و «شبهه‌ی صدقی»، دچار عدم وضوح یا حتی گاهی عدم اطلاع هستند. این یک مسئله‌ی بسیار مهم است که سعی کرده‌ام در سال‌های اخیر آن را در مجامع مختلف مطرح کنم و به نظر می‌رسد عدم تفکیک بین این دو نوع شبهه، موجب می‌شود که ما در روش شناسی تحقیق، مسیر را گم کنیم.

نمونه ای از آسیب شناسی (ارجاع به رأی صیادان بدون مبنای اصولی)

برای مثال، جهت روشن شدن این که چگونه روش تحقیق ممکن است روشش گم شود، به مقاطعی از جزواتی که در این باب تدوین شده است و در اختیار بنده است، اشاره می‌کنم. در بخشی از این جزوات، دیدگاه صیادان مطرح شده و آمده است: «بر اساس تحقیقات انجام شده از جمعی از صیادان جنوب کشور که با حضور کارشناسان مؤسسه‌ی موضوع‌شناسی صورت پذیرفت، اکثریت آنان رأی به فلس‌دار بودن کوسه‌ماهی دادند. این جلسه در تاریخ فلان با حضور جمعی از صیادان با سابقه کشور در شهر بوشهر برگزار شده. در مورد فلس‌دار بودن یا نبودن این کوسه‌ماهی، هجده رأی مثبت، ده رأی منفی و یک رأی ممتنع وجود داشته است».

در حقیقت، گویا از نظام دموکراسی (رأی‌گیری) استفاده شده است تا مشخص شود آیا صیادان بیشتر رأی به فلس‌دار بودن می‌دهند یا خیر. و منطق درج دیدگاه صیادان بحث نشده است. جایگاه صیاد در حل شبهه‌ای که ما با آن مواجهیم کجاست؟ آیا او «خبره» است؟ اگر قرار است یک خبره را در موضوعی که حکم شرعی به آن تعلق گرفته وارد کنیم تا حکم کلی الهی را بفهمیم، باید روش این کار به لحاظ اصولی تبیین شود. البته اگر صیاد خبره باشد.

نمونه‌ی دوم از آسیب‌شناسی (ارجاع به کارشناسان و عدم تبیین جایگاه دانش روز)

در فصلی دیگر، دیدگاه برخی از کارشناسان مانند ماهی‌شناسان یا دارندگان دکترای دامپزشکی مطرح شده است، اما جایگاه کارشناس و خبره‌ی دانش روز در حل چنین شبهه‌ای نیز بحث نشده است. صیاد اگر به عنوان خبره آمده، جایگاهش چیست؟ کارشناس اگر به عنوان خبره آمده، جایگاهش چیست؟ اگر صیاد به عنوان «عرف عام» و کارشناسان به عنوان «عرف خاص» در نظر گرفته شده‌اند، نسبت آن‌ها با موضوعی که در حکم کلی الهی جعل شده است، چیست؟ روش این امور باید استخراج شود. البته ابا مرادم این نیست که تدوین‌کنندگان این جزوات در ذهنشان چنین امری نبوده است، اما با بررسی مکتوبات، به ذهنم رسید که منطق کشف موضوع و به عبارت دیگر، راه احراز موضوعی که متعلق حکم است، واضح نیست.

جمع‌بندی ملاحظات (فقدان یک منطق اجتهادی منسجم در تجميع داده‌ها)

در این تحقیقات، کیفیت اتصال محقق با معلومات دانش روز (مانند طبقه‌بندی انواع فلس در جانورشناسی) نیز مشخص نشده است. البته جمع‌آوری اطلاعات فی‌نفسه ایرادی ندارد، اما سؤال از روش تحقیق در این مسئله است. در برخی از این جزوات، ابتدا اقسام فلس در علم جانورشناسی بیان شده، سپس در فصلی دیگر نظر خبرگان

(جانورشناسان) و در فصلی دیگر نظر صیادان آمده است. در جزوه‌ای دیگر، به تفصیل اقوال لغویان ذکر می‌شود، اما باز هم معلوم نیست نقش لغویان در این فرایند چیست.

اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، با مجموعه‌ای از اطلاعات مواجهیم: ۱. لغت، ۲. دانش و اطلاعات روز (شیلات و جانورشناسی)، ۳. قول خبرگان، ۴. قول صیادان، ۵. استدلال‌های فقهی (که در ضمن این قسمت به شبهه مفهومی اشاراتی شده است) ۶. فتاوا.

ادعای بنده این است که از جمع این‌ها مشکل ما حل نخواهد شد. برای حل این مشکل، حتماً باید به منطق اجتهادی و استنباطی خودمان باز می‌گشتیم تا ببینیم در چنین مواردی چه باید کرد.

ارائه راهکار اصولی (تبیین گستره مفهومی از طریق «اطراد»)

برای نمونه، صاحب فصول در کتاب الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه بحثی را در باب «اطراد» مطرح می‌کند که من آن را زمینه‌ای برای کار خودمان قرار می‌دهم. ایشان می‌فرماید: «الأظهر عندي أن يفسر الاطراد بأن يكون المعنى الذي صح باعتباره استعمال اللفظ على الحقيقة أو من غير تأويل في موارد المعلومة من حيث القدر المشترك»^۱ (همان جایی که آخوند خراسانی در کفایه بر ایشان ایراد می‌گیرد که چرا قید «حقیقت» را ذکر کرده‌اند). مثال ایشان برای ما کارگشاست: «كما لو علمنا مدلول اللفظ الماء الحقيقي إجمالاً و ترددنا في تفصيله و تعيينه بين أن يكون موضوعاً لخصوص القدر المشترك بين المياه الصافية أو الأعم من ذلك أعني القدر المشترك بينها وبين المياه الكدرية»^۲. یعنی جایی که معنای حقیقی لفظ «آب» را اجمالاً می‌دانیم، اما در تعیین تفصیلی آن مرددیم که آیا برای جامع و قدر مشترک میان آب‌های صاف وضع شده و بر اینها صدق میکند، یا برای جامع دیگری وضع شده است که شامل آب‌های کدر (المياه الكدرية) نیز می‌شود.

تطبیق اطراد بر بحث «فلس»

این مسئله را در بحث خودمان پیاده کنیم. آیا لفظ «فلس»، یک معنای جامعی دارد که فقط بر آن لایه‌ی بیرونی ناخن‌مانندی که روی پوست آبزیانی مثل ماهی قزل‌آلا وجود دارد صدق می‌کند؟ یا اعم از این است و هر قسمت سختی که در پوست ماهی ملاحظه شود را شامل می‌گردد، حتی اگر در ظاهر به صورت یک ورقه یا قشر دیده نشود؟ (مانند دندان‌های پلاکئیدی که در کوسه‌ماهی وجود دارد و زیر دست مانند سنباده حس می‌شود). راه حل این مسئله این

^۱ حائری اصفهانی محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴، ص ۳۸.

^۲ همان.

است که برای تعیین موضوع له فلس، به سراغ راهی مانند «اطراد» برویم که کثرت استعمال می‌خواهد. صاحب فصول در ادامه می‌فرماید اگر دیدیم اطلاق لفظ بر مورد شک (مانند آب کدر) بدون تأویل و قرینه اطراد دارد (یعنی به صورت مطرد و یکنواخت به کار می‌رود)، می‌فهمیم که حقیقت در معنای اعم است. پس اگر ما دیدیم لفظ «فلس» به صورت مطرد هم بر قسم ناخنی شکل (پولک) و هم بر آن قشر سخت زیرپوستی میخی شکل صدق می‌کند، خیالمان راحت می‌شود و این علامت حقیقت است. اگر اطراد نداشت، معلوم می‌شود که اطلاق آن بر مورد دوم، مجازی بوده و مطلب روشن می‌شود. نکته‌ی دقیقی در این است که صاحب فصول اطراد را در رابطه‌ی کلی و فرد می‌آورد که نوعی صحت حمل است اما یک صحت حملی که برای کشف موضوع له با اطراد قرینه را از بین می‌بریم و به قول مرحوم آقا ضیاء عراقی، اطراد علامه‌ی علی‌العلامة است. حالا این روش را پیش ببریم یا اینکه نه علامت مستقل بینیم موضوع عرض بنده نیست ولی باید مبانی نظری کشف مفهوم اینجا مطرح بشود.

واکاوی یک مثال عملی (شبهه در مفهوم «آب» و نقش «اغراض مترتبه» در صدق مفاهیم)

برای روشن‌تر شدن بحث، به مثال آب بازگردیم. این مایع (آب خالص) بلاشبهه آب است و وضو با آن صحیح است. آن مایع دیگر (چای غلیظ) بلاشبهه آب نیست (آب مضاف است) و وضو با آن باطل است. حال اگر مقداری از این چای را با آب مخلوط کنیم (اشاره به لیوان سوم)، آیا شما هنوز به این «آب» می‌گویید؟ ممکن است شما بگویید آب نیست، اما دیگری بگوید آب است. این شبهه، مصداقی است یا صدقی؟

این مسئله به قدری در هم تنیده می‌شود که من مخلوط شدنش را در نظر کارشناسان نشان می‌دهم. به برخی می‌گویند: «این آب است دیگر». وقتی می‌پرسیم چرا؟ می‌گوید: «چون می‌توانی آن را پای گلدان بریزی». اما همین شخص اگر بخواهد این آب را بنوشد یا برای شخص بزرگی ببرد، آن را به عنوان آب قبول نمی‌کند. یعنی ما با مسئله دیگری تحت عنوان «اغراض مترتبه بر شیء» مواجهیم که در اثبات‌ها و سلب‌ها تأثیرگذار است. صرف اینکه عرف به چیزی «آب» می‌گوید کافی نیست، زیرا ممکن است این اطلاق، مجازی و مبتنی بر کارکردگرایی باشد. نباید به کارکردها نگاه کرد.

دسته‌بندی انواع جهل در موضوع‌شناسی (تفکیک «جهل ساذج» از «جهل مشوب»)

وقتی لفظی در موضوع حکم شرعی قرار می‌گیرد، یعنی در خطاب ذکر میشود (در کتاب، سنت یا معقد اجماع)، نسبت به معنای آن لفظ دو حالت پیدا میشود: یا «جهل ساذج» است یا «جهل مشوب».

۱. جهل سازج: عدم علم به صورت نوعی معنا (مانند قهوه در روایات علائم آخرالزمان)

جهل سازج یعنی ما از معنای یک لفظ، نه تنها به مؤلفه‌های معنایی، اجزاء، شرایط و مقومات آن اطلاع نداریم، بلکه حتی صورت نوعیه آن را نیز نمی‌شناسیم. برای مثال، در روایت آمده که در آخرالزمان کسانی هستند که یشربون القهوات، «قهوه» می‌خورند. «قهوه» چیست؟ ما به هیچ وجه صورت نوعیه قهوه‌ی مذکور در روایت را نمی‌دانیم. با فرض اینکه قطعاً این قهوه‌ی فعلی مراد نبوده است، با چیزی مواجهیم که در زمان شارع موضوع قرار گرفته ولی ما امروزه اجزای تحلیلی معنای آن را نمی‌دانیم، بلکه صورت نوعیه اش را نیز اطلاعی نداریم. این جهل سازج بسیط است.

جهل مشوب (علم اجمالی و جهل تفصیلی)

قسمت دوم، جهل مشوب است که در آن هم علم وجود دارد و هم جهل؛ یعنی علم اجمالی داریم. مانند لفظ «آب». ما معنای آب را میدانیم و از مفاهیم بدیهی است، ولی همین مفهوم، دچار شبهه‌ی صدقی می‌شود. کجا شبهه‌ی صدقی پیدا کرد؟ آنجا که می‌پرسیم: «آب» چه مفهومی دارد که آیا به این آب کدر هم اطلاق می‌شود یا خیر؟ با چه درجه‌ای از صفا و کدورت در جامع آب قرار می‌گیرد؟ این شبهه صدقی است و شبهه مصداقی نیست، هر چند الان با مصداق مواجه هستیم.

تمایز «شبهه صدقی» و «شبهه مصداقی»

برای حل این مسائل، باید تفاوت بنیادین میان «شبهه‌ی صدقی» و «شبهه‌ی مصداقی» را به دقت درک کرد. این تمایز در یک عبارت دقیق خلاصه می‌شود:

• شبهه‌ی صدقی، شبهه در وصف المحمول است.

• شبهه‌ی مصداقی، شبهه در وصف الموضوع است.

برای مثال، وقتی من به یک لیوان آب کدر نگاه می‌کنم و می‌پرسم: «آیا این آب به این درجه از کدورت، ماءٌ أم لا؟» (آیا آب هست یا نه؟)، شبهه‌ی من صدقی است. چرا؟ چون موضوع من (این مایع محسوس) مشخص است، اما شبهه در وصف المحمول است یعنی آب چیست که بر این صدق بکند یا نه، در صدق یا عدم صدق محمول («آب بودن») بر آن تردید دارم.

اما در شبهه‌ی مصداقی، فرض کنید در یک اتاق تاریک، مایعی وجود دارد. من معنای «آب» و «چای» را کاملاً نمی‌دانم (در محمول شکی ندارم)، اما نمی‌دانم که این مایع موجود در لیوان، آب است یا چای. اینجا قضیه این است: «هذا المایع، ماءٌ أم لا؟» (آیا این مایع، آب است یا نه؟). در این حالت، وصف الموضوع (خود این شیء خارجی) برای من مجهول است.

تحلیل تمایز بر اساس منطق قیاس: شبهه در کبری (صدقی) در مقابل شبهه در صغری (مصداقی)

بر همین اساس، این تمایز را می‌توان با منطق قیاس نیز به شکل دیگری تبیین کرد:

- در شبهه‌ی صدقی، شبهه در کبری است پس از آنکه صغری روشن و مبین است. (صغری: «این مایع کدر موجود است و تبیین دارد»، کبری: «آیا هر مایع کدري آب است؟» - شک در کبری است و واضح نیست).
 - در شبهه‌ی مصداقی، شبهه در صغری است پس از آنکه کبری روشن و مبین است. (صغری: «آیا این مایع در تاریکی آب است؟» - شک در صغری است، کبری: «حکم آب طهارت است» - کبری واضح است).
- این برگردان همان ملاک قبلی است.

تفکیک مراجع حل شبهه

بر اساس این تفکیک، راه حل هر شبهه نیز متفاوت است. شبهه‌ای که در وصف المحمول است (شبهه‌ی صدقی)، اصولاً به کارشناس و خبره‌ی موضوعی ارتباطی ندارد. اما شبهه‌ای که در وصف الموضوع است (شبهه‌ی مصداقی)، با مراجعه به خبره یا وجدان شخصی حل می‌شود، و اگر بی‌نه هم باشد به عنوان دلیل تعبّدی شبهه را حل می‌کند.

این مرز باید مشخص باشد.

در حاشیه آن فرع معروف عروه که مساله ۶۷ باب اجتهاد و تقلید است اساطین فقاها و اجتهاد تصریح کرده اند که حل شبهه موضوعات مستنبطه با فقیه است.^(۱) و اگر شبهه در وصف المحمول داشتیم فقیه باید به میدان بیاید.

علت اینکه حل شبهه‌ی صدقی به فقیه باز می‌گردد و به خبره موضوعی ارتباطی ندارد، این است که این شبهه، در حقیقت شبهه در قلمرو و دایره‌ی جعل شرعی است.

^۱ یزدی محمد کاظم بن عبد العظیم، العروة الوثقی و التعليقات علیها، ج ۱، مؤسسة السبطين علیهما السلام، العالمیة، ۱۳۸۸، ص ۳۵۳-۳۵۹.

یعنی ما نمی‌دانیم که شارع مقدس، وقتی حلیت گوشت آزیان را به «فلس» منوط کرده، آیا مقصودش مطلق الفلس است هر نوع ساختار سختی بر پوست (حتی ساختار پلاکوئیدی و زبر کوسه‌ماهی) بوده یا صرفاً همان فلس‌های ناخنی شکل مد نظر بوده است. وقتی عرف در این مسئله دچار تردید و توقف شود، کارشناس نمی‌تواند برای ما قلمرو حکم الهی را مشخص کند. اینجاست که مجتهد باید با استفاده از ابزارهای اجتهادی (مانند اجرای اصول عملیه مثل استصحاب عدم ازلی یا اصالة الحرمة) وارد میدان شود. اگر عرفاً واضح بوده اصلاً ورود نمیکردیم. بعد از شبهه هم کارشناس نمیتواند کاری کند.

در این موارد هرچند عرف راهی ندارد ولی فقیه میتواند با تتبع میتواند بفهمد مخصوصاً که عرف شارع را نداریم و با مراجعه به عرف فعلی هم کشف نمیشود و آنها اطلاعی ندارند.

موضوع ادله به نحو عرفی القاء شده و موضوعش نظر کارشناسی و تخصصی نیست.

مقایسه «فهم عرفی» و «اصطلاح تخصصی» در قالب یک مثال

برای تبیین این مسئله که معیار در خطابات شارع، اصطلاح تخصصی نیست، می‌توان به مثالی روشن تمسک جست. فرض کنید شخصی نذر کرده که برای اموات خود، میوه‌ای خیرات کند که «به اصل طبیعت خود پوست ندارد» (نه اینکه پوستش کنده شده باشد). این شخص نمی‌تواند سیب، پرتقال یا موز بدهد، زیرا عرفاً همه‌ی این‌ها پوست دارند. اما آیا می‌تواند توت، شاه‌توت یا توت‌فرنگی بدهد؟ عرفاً پاسخ مثبت است.

حال آنکه اگر به یک گیاه‌شناس مراجعه کنیم، او در کتاب خود به تفصیل درباره‌ی انواع پوست موجود بر روی توت‌ها توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که هر دانه توت از ده‌ها یا صدها میوه‌ی کوچک‌تر تشکیل شده که هر یک پوست مجزای خود را دارند. آیا فقیه می‌تواند به استناد قول کارشناس بگوید که چون همه‌ی میوه‌ها از نظر علمی پوست دارند، این نذر منعقد نمی‌شود؟ قطعاً چنین حکمی صادر نمی‌شود. چرا؟ چون معیار در فهم موضوعات احکام، فهم عرف عام است، نه دقت‌های علمی و میکروسکوپی. همان‌طور که گفته می‌شود برای دیدن فلس کوسه‌ماهی باید آن را دوپست برابر بزرگ‌نمایی کرد، برای دیدن پوست توت نیز به بزرگ‌نمایی نیاز است. معیار خطابات شرعی، را باید دید که چیست.

ارائه راهکارهای اصولی برای حل شبهه صدقی: بررسی «تبادر»، «صحت سلب» و «اطراد»

حال، راه حل شبهه‌ی صدقی (شبهه در وصف المحمول) چیست؟ با توجه به اینکه در این شبهات، ما با «علم اجمالی» به معنا روبرو هستیم (مفهوم به طور کلی معلوم ولی حدودش مجهول است) و نمیتوان با تبادر این شبهه را حل کرد، دو علامت مهم برای کشف حدود مفهوم وجود دارد:

۱. صحت سلب و عدم صحت آن: آیا می‌توانیم از مورد مشکوک، آن مفهوم را سلب کنیم؟

۲. اطراد: آیا اطلاق آن مفهوم بر مورد مشکوک، به صورت یکنواخت و بدون نیاز به قرینه و تأویل، رواج دارد؟

نکته‌ی فنی در باب تبادر: ممکن است گفته شود «تبادر» نیز علامت حقیقت است. اما همانطور که آخوند خراسانی در بحث تبادر اشاره کرده‌اند، تبادر متوقف بر علم به وضع است و اگر بخواهیم با خود تبادر عالم به وضع شویم، دور لازم می‌آید. پاسخ مشهور آن است که تبادر متوقف بر «علم اجمالی» (علم ارتکازی در خزانه نفس) است و «علم تفصیلی» از آن به دست می‌آید. به نظر می‌رسد با مراجعه به تراث اصولی مراد از این علم اجمالی، دقیقاً همان علم اجمالی اصولی (مانند علم به وجوب نماز مرد بین نه یا ده جزء) است که در اینجا در ناحیه‌ی مقومات مفهومی یک واژه وجود دارد، نه صرفاً یک علم ارتکازی.

حال، اگر نتوانیم به نحو صحیح از کوسه‌ماهی، عنوان «فلس» را سلب کنیم (یعنی «عدم صحت سلب» داشته باشیم)، باید حکم کنیم که فلس دارد. همچنین اگر اطلاق «فلس» بر این مورد مشکوک «اطراد» داشته باشد، حلیت ثابت می‌شود. اما اگر از این دو علامت نتوانیم استفاده کنیم، باید به قدر متیقن اکتفا کنیم که همان فلس‌های متعارف ناخنی شکل است.

تنقیح محل نزاع: تبیین مسائل خارج از دایره‌ی بحث فعلی

لازم است چند مسئله که خارج از محل نزاع فعلی هستند، مشخص شوند:

۱. قول به کراهت ماهی بدون فلس: اگر گفته شود که خوردن ماهی بدون فلس کراهت دارد، کما اینکه برخی مشایخ ما (صاحب‌اجماعیات) قائل بودند بحث کردن برای تنقیح موضوع کراهت است.

۲. جریان اصل حکمی یا موضوعی: بحث بر سر اصل حکمی (اینکه اصل اولی حرمت گوشت‌هاست یا خیر) یا اصل موضوعی (مانند جریان استصحاب عدم ازلی برای فلس) نیست. این اصول در مرحله‌ای به کار می‌آیند که از کشف مفهومی عاجز شویم.

۳. فاقد شدن فردی فلس: ماهی‌ای که از نوع فلس‌دار بوده اما در یک فرد خاص، فلس‌هایش ریخته باشد، محل بحث ما نیست، زیرا در اصل فلس‌دار بودن آن شبهه‌ای وجود ندارد.

۴. فاقد شدن نوعی فلس (تطور گونه): اگر ماهی‌شناسان با شواهد اثبات کنند که یک گونه از آبزیان در قرون گذشته فلس داشته و امروز فاقد آن است، این نیز به بحث ما مربوط نیست. ما با گونه‌ی فعلی کار داریم و

استصحاب فلس در اینجا به دلیل تغییر موضوع (یا علم به تغییر یا حداقل شک در وحدت موضوع) جاری نیست.

نقد برخی مواضع از تحقیقات موجود

برای روشن شدن اهمیت این مبانی، به نقدی بر مقدمه‌ی یکی از جزوات تدوین شده در این باب می‌پردازیم. در آنجا آمده است: «مرجع مسئول تشخیص احکام الهی... فقهای اسلام و مجتهدان عالی مقام، و تشخیص موضوعات احکام، مسئولیتی است که در برخی موارد به عهده‌ی فقیه و در برخی موارد به مکلف نهاده شده است.»

همان‌طور که شرح داده شد، موضوع‌شناسی در ناحیه‌ی شبهه‌ی صدقی، خود نوعی تشخیص حکم است، زیرا به تعیین قلمرو جعل شارع باز می‌گردد. اینکه تشخیص موضوع به عهده‌ی فقیه باشد، تنها در مقام قضاوت و حکومت مصداق دارد.

تبیین مجدد جایگاه فقیه: تفکیک «حل شبهه» از «بیان حکم شبهه»

پیش از ادامه، لازم است یک تفکیک دقیق دیگر صورت گیرد. ما اساساً «موضوع‌شناسی در ناحیه‌ی شبهه‌ی صدقی» را از جنس «تشخیص حکم» می‌دانیم. بنابراین، این نگرش که حل شبهه‌ی صدقی را از دایره‌ی وظایف استنباطی فقیه خارج می‌کند، مانع از حل ریشه‌ای مسئله می‌شود. حل شبهه‌ی مصداقی (که امری خارجی است) با فقیه نیست، اما بیان حکم حل شبهه‌ی مصداقی (مانند لزوم رجوع به خبره یا اجرای اصل برائت) وظیفه‌ی فقیه است، زیرا خود یک حکم شرعی است. این همان مبحثی است که اصولیون آن را به صورت «استطردادی» در کتب خود مطرح می‌کنند؛ یعنی وظیفه اصلی فقیه، استنباط حکم کلی الهی برای موضوعات کلی است، نه تعیین مصداق خارجی، هر چند حکم حل شبهه مصداقی را هم فقیه بیان می‌کند.

بی‌فایده‌گی تحلیل‌های تخصصی پیش از حل شبهه مفهومی

با این نکاتی که عرض شد، رفتن سراغ طبقه‌بندی‌های علمی در مورد انواع فلس (مانند فلس پلاکوئید و...) یا گونه‌های کوسه‌ماهی، هر چند به خودی خود ارزشمند باشند، اما نمی‌توانند مشکل ما را حل کنند. چرا؟ چون پیش از هر چیز، شبهه‌ی مفهومی باید حل شود. اگر حدود معنایی «فلس» در عرف زمان شارع مشخص نشود، ارجاع به این طبقه‌بندی‌های تخصصی لغو است. این کار مانند آن است که برای فهم حکم نجاست خون، یک تحقیق مفصل در مرکز خون‌شناسی در مورد اجزای تشکیل‌دهنده‌ی خون (گلبول‌های سفید و قرمز، پلاسما و...) انجام دهیم. این جزئیات علمی، در تعیین مفهوم عرفی «دم» (خون) که موضوع حکم نجاست است، تأثیری ندارند.

مثال «حیض» و عدم تطابق موضوع شرعی با موضوع در عرف تخصصی

مواردی وجود دارد که موضوع حکم شرعی، با آنچه متخصصین تعریف می‌کنند، تفاوت اساسی دارد. برای مثال، در بحث «حیض»، گاهی بر اساس «قاعده امکان»، خونی که زن می‌بیند، حکم حیض را پیدا می‌کند، در حالی که از نظر پزشکی، آن خونریزی اصلاً خون حیض نیست. این نشان می‌دهد که میان موضوع شرعی و موضوع علمی ممکن است رابطه‌ی عام و خاص من وجه برقرار باشد و این دو لزوماً بر هم منطبق نیستند.

نقد مرجعیت «عرف خاص»

در خصوص دیدگاه صیادان یا متخصصین شیلات، باید توجه داشت که اگر مراد رجوع به «عرف خاص» باشد، در حل شبهه‌ی صدقی (که شبهه در مفهوم و قلمرو حکم است)، هیچ‌گاه به عرف خاص مراجعه نمی‌شود؛ بلکه مرجع، عرف عام است. بنابراین، استناد به رأی‌گیری از صیادان یا نظر کارشناسان برای تعیین اینکه آیا کوسه‌ماهی فلس دارد یا نه، از نظر روش‌شناختی صحیح نیست. این رویکردها پیش از آنکه استدلال فقهی برای حل شبهه‌ی مفهومی ارائه شود، راه به جایی نخواهند برد.

نقد خلط «مقام اثبات» و «مقام ثبوت»

یکی از بزرگ‌ترین و پرتکرارترین خطاها در این تحقیقات، خلط میان «مقام ثبوت» (حقیقت نفس‌الامری یک چیز) و «مقام اثبات» (راه احراز و شناخت آن) است. در برخی جزوات آمده است: «فلس آن چیزی است که با چشم غیرمسلح دیده می‌شود». این تعریف، به شدت محل اشکال است.

مسئله‌ی ما تعریف ماهیت «فلس» است؛ اینکه این ماهیت با چشم دیده می‌شود یا با میکروسکوپ یا با لمس، مربوط به راه شناخت آن است و در حقیقت آن دخالتی ندارد. این مانند آن است که «شکستگی استخوان» را تعریف کنیم: «آن چیزی که در عکس رادیوگرافی دیده می‌شود» یا «ماه» را تعریف کنیم: «آن چیزی که در تلسکوپ دیده می‌شود». شکستگی، جدا شدن بافت استخوان است و ماه، یک جرم آسمانی با ویژگی‌های مشخص است؛ عکس رادیوگرافی و تلسکوپ، ابزارهای اثبات و احراز آن‌ها هستند. شما راه اثبات را در مقام ثبوت و تعریف ماهیت دخالت داده‌اید. این خطا، بارها در این پژوهش‌ها تکرار شده است.

نقد تسامحات مفهومی در تطبیق اصطلاحات علمی

وقتی وارد بحث اصطلاحات علمی می‌شوند، به دلیل عدم حل شبهه‌ی مفهومی، دچار تسامحات فراوانی می‌گردند. برای مثال، در مورد فلس کوسه‌ماهی (فلس صفحه‌ای یا پلاک‌وئید) گفته‌اند: «به آن‌ها دندانک‌های پوستی هم می‌گویند».

اینجا یک سؤال اساسی مطرح می‌شود: آیا «دندانک پوستی» اسم نوعی از «فلس» است (مانند «عالم» که اسم نوعی از «انسان» است)؟ یا یک صورت نوعی مستقل و در مقابل فلس است که به دلیل شباهت، مجازاً به آن فلس گفته می‌شود؟ بدون اثبات اینکه «دندانک پوستی» در فهم عرفی، مصداقی از «فلس» است، نمی‌توان آن را مشمول حکم دانست.

عباراتی مانند «این زبری در واقع نوک فلس‌های صفحه‌ای است» یا «خارهای بیرون‌زده‌ی فلس‌های صفحه‌ای» نیز همین تسامح را نشان می‌دهد. اگر این ساختارها «نوک فلس» یا «خار» هستند، پس خودشان فلس نیستند. آیا اطلاق «فلس» بر «خار» اطراد دارد؟ قطعاً خیر.

بررسی طرح اقوال لغویان و اشاره به روش استفاده از کتب لغت

سوالی که مطرح می‌شود این است: درست است که در این فصل دوم زحمت زیادی کشیده‌اند و اقوال مختلف را جمع‌آوری کرده‌اند، اما چرا این اقوال تحلیل ندارند؟ چرا مؤلفه‌های مفهومی «فلس» را برای ما تبیین نمی‌کنند؟

می‌فرمایند: «قشر: غشاء الشیء خَلَقَةً أَوْ عَرَضاً». ما باید روی واژه‌ی «قشر» توقف کنیم. به این دلیل سراغ قشر رفته‌اند که در برخی روایات به جای واژه‌ی «فلس»، تعبیر «قشر» آمده است. می‌گویند قشر همان «غشاء» است. اگر قشر، غشاء است، باید سوال کنیم که ماهیت این غشاء چیست؟ آیا چیزی اضافه است؛ به نحوی که بتوان آن را از ذی الغشاء جدا کرد؟ یا اینکه می‌گویند قابل جدا کردن نیست؟

در برخی از گزارش‌ها دیدم که درباره فلس کوسه ماهی می‌گویند: «اگر بخواهی آن را بکنی، خون می‌آید». خون آمدن به چه معناست؟ وقتی می‌بینید خون می‌آید، کشف می‌کنید که این [فلس] یک غطائی نیست که بتوانید آن را بردارید.

همچنین می‌فرمایند: «قشر الرجل لباسُهُ» دقت کنید؛ یا مثلاً واژه‌ی قشر را برای «ثوب» هم به کار برده‌اند. حالا سوال اینجاست: به نظر شما آیا در زبان عربی به پوست بدن ما «قشر» می‌گویند؟ خیر، می‌گویند «بَشَره»؛ قشر نمی‌گویند.

پوست انسان با قیاس به ما نحن فیه همان فلس کوسه ماهی است، زمانی قشر نامیده می‌شود که مثلاً بسوزد و برآمده شود؛ اما به شکل طبیعی که در بدن هست، به آن قشر نمی‌گویند. بله، اگر بحث را به علم تشریح ببریم، از آنجا که تشریح اساساً بنایش بر تفکیک است و پوست را جدا شده می‌بیند در آن مختصات قشر گفته می‌شود. مثل اینکه کوسه را تاکسیدرمی کنید و آن پوست را بگویید قشر است.

مثال می‌زنند به «فُسْتُقْ مَقْشُور» در حقیقت برای تبیین معنای قشر، به پسته مثال می‌زنند. همچنین مثال می‌زنند به «لوز مَقْشُور». پس باید در مثل قشر پسته، قشر لوز (بادام) و قشر جوز (گردو) و دیگر موارد استعمال دقت کنیم و به مولفه‌های مفهومی دست پیدا کرده و قدر جامع مفهومی «قشر» را استخراج کنیم.

گاهی تعبیر به «ورق» شده و مستعمل فیه اش را ورق الشجر گفته اند، شما ورق الشجری دارید که جزء درخت باشد و قابل انفکاک نباشد؟

طرح یک اشکال نقضی

یک سوال دیگر: اگر قرار باشد فلسِ کوسه ماهی مصداق «فلس» باشد، چرا «اسبک دریایی» فلس نداشته باشد؟ در روایات ما برای حلیت، گاهی واژه‌ی «سَمَك» (ماهی) آمده و شرط شده که ماهی باید قشر داشته باشد. اما در برخی روایات تعبیر «كُلْ مَا لَهُ الْقَشْر» آمده است؛ یعنی هر آیزی که قشر داشته باشد، خوردنش حلال می‌شود. درست است؟ مگر شما دنبال قشر سخت نیستید، چیزی که حالت دندان‌های داشته باشد. بنده این‌ها را جست‌وجو کردم و عکس‌هایشان را دیدم؛ شما هم بررسی کنید. اسبک دریایی نیز همان قشر سمباده‌ای را دارد. پس چرا نباید اسبک دریایی را بخوریم؟ پس چرا هیچ فقیهی به حلیت آن فتوا نداده است، واجماع فقها بر حرمت آبیان غیر از ماهی فلس‌دار و میگو استوار است؟ پذیرش کوسه‌ماهی به عنوان فلس‌دار، باب حلیت حیوانات دیگری را باز می‌کند که قطعاً خلاف اجماع مسلم فقهی است.

نقد دیدگاه «عرف‌انگاران» نسبت به تفسیر شارع

در یکی از جزوات، این سؤال مطرح شده که آیا نیازی به بررسی دخالت احتمالی شارع در تفسیر واژه‌ی «فلس» وجود دارد؟ و در پاسخ گفته شده: «نیازی به کنکاش و بررسی روایات بدین جهت نیست؛ زیرا حتی بر فرض وجود تبیین خاص از شارع... باید آن را تفسیری غیرتعبدی... بلکه عرف‌مدارانه و در جهت تبیین حدود و ثغور عرفی تلقی کرد». این دیدگاه دو اشکال اساسی دارد:

۱. مقام شارع، مقام بیان مُشَرَّعات (قوانین) خویش است. اینکه شارع مانند یک فرد عرفی سخن بگوید، خلاف اصل و نیازمند دلیل خاص است.

۲. تصور شده که تصرف شارع در یک مفهوم، لزوماً به معنای «تعبد در موضوع» است. در حالی که شارع در موضوع دخالت نمی‌کند، بلکه با تضییق یا توسیع دایره‌ی حکم، ما را نسبت به آن حکم متعبد می‌سازد. همان‌طور که شیخ انصاری می‌فرماید: «غرر شرعی، اخص از غرر عرفی است». این به معنای تصرف در مفهوم عرفی نیست، بلکه به معنای محدود کردن دایره‌ی شمول حکم است.

امثال این نکات نشان می‌دهد که باید مبانی نظری تحقیق تصحیح بشود.

نقد سؤال از ملاک حلیت: «وجود واقعی یا عرفی فلس؟»

سؤال دیگری که در این تحقیقات مطرح شده، این است: «ملاک حلیت ماهیان، وجود واقعی یا عرفی فلس است؟» این سؤال خود ناشی از همان خلط «شبهه مفهومی» با «شبهه مصداقی» است. مسئله اصلاً بر سر «وجود» (واقعی یا عرفی) نیست؛ مسئله بر سر «معنا» و مؤلفه‌های مفهومی (وصف المحمول) است. پس از آنکه معنا و حدود مفهوم «فلس» روشن شد، آنگاه برای تشخیص مصداق خارجی (وصف الموضوع) آن (که آیا این شیء خارجی آن معنا را دارد یا نه)، به وجدان یا خبره مراجعه می‌کنیم.

لزوم تفکیک مقام‌ها و مرجعیت عرف عام

با توجه به تمام شواهد، به نظر می‌رسد ادعای فلس دار بودن کوسه ماهی، خلاف ظاهر ادله و فهم عرفی است. ارجاع به عرف متخصص، هم با اختلاف مفهومی معنا ندارد و تنها پس از حل «کبرای کلی» (حل شبهه‌ی صدقی و شبهه وصف المحمول) و برای تشخیص «صغری» (مصداق) مجاز است. به عبارت دیگر، ابتدا فقیه باید بر اساس مبانی اجتهادی و با استناد به عرف عام زمان صدور، تعریف و حدود مفهومی «فلس» را مشخص کند (حل کبرا). سپس متخصص می‌تواند نظر دهد که آیا این تعریف بر مصداق خارجی مورد نظر تطبیق می‌یابد یا خیر (حل صغری). ارجاع کبرا به کسی که شأنیت او حل صغری است، واگذاری امر به غیر اهل آن است. و این خطایی روش‌شناختی است که در موضوعات دیگر فقهی نیز تکرار می‌شود؛

۱. ماهیت «مرگ» (آیا مرگ مغزی است یا توقف کلی سیستم بدن؟) که آثار حقوقی، شرعی و مالی فراوانی بر آن مترتب است: متخصصان مرگ را به چه چیزی میدانند؟ بسیاری از پزشک‌ها مرگ را مرگ مغزی میدانند. برخی می‌گویند هر عضوی می‌تواند میرانده باشد، مثل اینکه کلیه بمیرد و شما را بمیراند. برخی اساتیدمان فتوا داشتند که مرگ با از کار افتادن همه اعضا از جمله قلب و مغز و... و این هم به حسب عرف است نه به حسب تحلیل پزشکی.

۲. حارصه و دامیه در مبحث دیات: در پزشکی قانونی، پزشک وظیفه دارد نوع جراحت را بر اساس مفاهیم قانونی تشخیص دهد. اصطلاحاتی چون «حارصه» و «دامیه» مفاهیمی شرعی و قانونی هستند. پزشک قانونی باید این تعاریف را از قانون شرع بگیرد و بر اساس آن نظر کارشناسی دهد، نه اینکه با تحلیل پزشکی، تعریفی جدید برای این اصطلاحات ارائه کند. بنده گاهی به همکاران پزشک قانونی عرض می‌کنم: شما یک «پزشک ارتشی» نیستید، بلکه یک «پزشک قانونی» هستید. تفاوت در چیست؟ پزشک ارتشی، یک پزشک عادی است که محل

کارش در ارتش است. اما پزشک قانونی، پزشکی است که برای ارائه‌ی تشخیص خود، باید مفاهیم را از منبع دیگری (قانون) دریافت کند. او باید تعریف «حارصه» را از قانون‌گذار (که در نظام ما ریشه در شرع دارد) بگیرد و سپس با تخصص پزشکی خود، بگوید آیا این زخم مشخص، با آن تعریف قانونی انطباق دارد یا خیر. لذا احاله‌ی این تعاریف به متخصصین، مجالی ندارد.

استدراکی در نقش متخصص (نقش ابزاری و کمکی متخصص در کشف فهم عرفی)

البته باید اذعان کرد که رجوع به متخصصین، به‌ویژه آن‌هایی که با علوم قدیم (مانند جانورشناسی، گیاه‌شناسی، طبیعیات و تشریح قدیم) آشنایی دارند، از آن جهت که اصطلاحات این علوم قدیمه به عرف زمان شارع نزدیکتر است می‌تواند در کشف فهم عرفی مؤثر باشد. کما اینکه گاهی با توصیفات این متخصصان از ساختار جانوران، گیاهان یا بدن انسان، می‌تواند ذهن فقیه را به کشف عرفی نزدیک‌تر کند. با این حال، این نقش، یک نقش کمکی و ابزاری در «کشف عرف» است و به معنای «مرجعیت» آن‌ها در تعیین مفهوم و حل شبهه صدقی نیست و اعتباری ندارد.

جمع‌بندی نهایی بحث

این خلاصه‌ای بود در بُعد نظری این بحث و تاحدودی بحث تطبیقی و اشکالاتی که بر برخی تحقیقات موجود وارد بود.

عرایض بنده در این جلسه، در سه بخش اصلی قابل خلاصه شدن است:

۱. بخش اول (روش‌شناسی): تبیین روش صحیح حل مسئله که مبتنی بر تفکیک میان شبهه‌ی صدقی و شبهه‌ی مصداقی و راه حل شبهه صدقی و تعیین جایگاه فقیه و متخصص است.

۲. بخش دوم (تطبیق): اعمال این روش بر مسئله‌ی خاص «فلس» و نقد استدلال‌های مطرح‌شده برای حلیت کوسه‌ماهی، که نشان داد حکم به فلس‌دار بودن آن، خلاف ظاهر ادله و مبتنی بر خطای روشی است.

۳. بخش سوم (ملاحظات بر تحقیقات موجود): واکاوی برخی اشکالاتی که در این زحمات و جهد مبارکی که انجام گرفته بود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن أعداءهم أجمعین